

به نام حق

# افراطی گری های یک سینماگر آسفالت که در پیچ و خم های روده اش دنبال جریان اکران ست

یا

## دوران نقاهت، قبل از عمل

شهرز مرکباتی لنگرودی

1

سرشناسه: لنگرودی، شهرز مرکباتی - 1369.

عنوان: افراطی گری های یک سینماگر آسفالت که در پیچ و خم های روده اش دنبال  
جریان اکران ست یا دوران نقاهت، قبل از عمل

مشخصات ظاهری: 91ص.

موضوع: شعر فارسی - قرن 14

## زندانی 1:

کنسرت ماهی های برشته زیر خروارها بتن

که آب زدن

برایش مثل شکلات خوردن سخت نبود

عنکبوتی که جیغت شد

ریغت را سرکشید

افتاد

ویولن

سل گرفت

گیتار

اسپانیش شد

تا ماتادورها بتازند

بر تن ماهی های سرخی که تکان می داد

و بی داد

میسر نیست

مسیر این حرفها

تا سوناتای دیگر

درود و دو صد بدرود

## زندانی 2:

سالار

حلقه های کاغذی

کاغذ

سالارهای حلقه ای

-سالاد میل دارین؟

-شیرازی

اگر

حافظ

نبودی

سعدی

هم نبودی

خواجو

هم نبودی

تا به هم رسانی را

درک کنی

که درک نمی کنی

شفیعی کد کنی

شتابش را به تو نداد

کتابش را

براهنی نوشت اصلا

بارت یا بنجامین؟

مسئله اینست

املت

برای ازدواج کافی نبود

وافی

نبود

تافی

پخش کردند

نافی

از بدن شعرم

بیرون زد

که میگفت:

-سالار

میل دارین؟

-حلقه

لطفاً

باکاغذ اضافه....

### زندانی 3:

دری

وری

بازمانده

از

جنایت

عابری

که قناری فروشی را به چای دعوت کرده

پولش را نداده

پسش داده

به

جوراب

پیرزن بی نوایی که بلیط نفروخت

#### زندانی 4:

بی خوابی

فراری

اتاق

نقطه چین وار

قرص ماه می دهد

بیرون

حجاب گرفته برایم

نقاب گرفته برایت

برادران رایت چه می فهمند پرواز یعنی چه؟

گوارا

نبود لبخندت

برای عکاس

ماست شد

روی قاب

بیا بشین بخواب

بیا بگیر خوابیدم را

تماشا کن dvd اش را

همه جا می فروشند

جای Cd

کمرم اما

پخشش نمی کند روی بوم، سه هوا، پیشکش

زیرزمین را بیخود اجاره بده به رویاهات

## زندانی 5:

زبانم را نمی شناسی

اما از حلقومم خیر داری

که هی گزاره اش می کنی

قلبم قلبت را

می بینی

که هی فین کاشانش می کنی

نکن

انقدر دست درازی

که زکریا راحت نمرد

در خدمت سربازی

جناب سرکارعلیه آلبالو تشریف دارند که مکرمه اش زده بیرون از متن؟

بیائو بی خیال تخیل شو

تحمل کن "اگه حتی تصور کردنش سخته"

به گل روی شاعری که به یغما رفت آب نده

نه ده نشد شهری که پشت دریاهاست

نه شهر نشد شرحی که پشت اماهاست

اما خواست

توانستن نیست

زبان نشناس!

## زندانی 6:

در نوسان

دوست

داشتن

و

ناشی گری

بازی گری

اسکار می گیرد که نمی خواهد

برلین نرود

یا از کن دل کنده که آتش بودی

پاسش

که گل نشد

برای رفت برگشت

خوردی

از ساندویچی

سرپیچی

از فرمان

ماشین

جلوتر افتادی که تصادف صیغه شد



## زندانی 7:

نا امنی

خورشید

صورتی

که نقاش هستی

کشیدی

بر پیکر شراب

تشنگی مسافرانی

که صاف نشدند

چپ می شود

با تو

زنی

چرا؟

مگر مریضی؟

درشتی نکن

پاک کن

ریملی که سایه ندارد

چشم یعنی چشم

دست یعنی دست

پا یعنی بی دست و پا

## زندانی 8:

ما در

همیشه بیدار

بی سیگاری که پدرم را درآورد

پنجره ها

تف می کنند

به کفرگویی صابون

مادر

عروس گلناری که خواند عاشق وفاداری شد

به سگی

که پارس می نوشت

عربی می رقصید

و با ما در خانه خوابید

## زندانی 9:

صندلی چرخ دار

در اتوبان تهران-اتاق

اختیار خدشه داری

که آویزانست

از سقفی که

نداشت

کاشتنش

وسط

جدول

حل نشد

سرخی در زرد

در رفت

در برگشت

درمانده شد

نشست

و دیگری

بجایش

نشست

آزاد 1:

جوانی

بالشم

یا

پیری

به خارش افتادنش

ککش مکی نداشت

م...د...ر...ی...ن...ه..ه

تلفظش مرا کشت

به جرم پسرانگی

مصرسرم

با باد جنگیدم

خستگیش را انداخت

توی تشک کشتی ام

به گل نشست /ای/م/

برنده صدایش بود

که ماند

پرید

از روحم

به خشکی رسید

جزیره نفرس را

فتح کرد که طلاست

نگو بلاست

که دل همه ما را

تیرباران کرد

آ...ت...ش...ب...س...وب...و...س...گ...ر...ی...س...ت

حقیقتا

تلفظش

ما

را

ک

ش

ت

آزاد 2:

دروغ گوی

قهرمان

فرار و انشناسی

اساتید

بسیار

زندگی

که نکرده ای

گیره

به زن های بی لباس

آویزان

از زمین

بازی که شکلاتی بود

گرافیک بالا

پردازنده ضعیف

و نحیف مغزی که

گردونداشت

لابد خوب ها؟

لابد توئی که چروک خوردی جای غذا؟

لا اقل نیستی

-نباش

باشه

-نگو

آزاد 3:

تظاهرات

خانگی ات

همجنس

باز با باز نبود

کیوترانه

دعوت

به زیتونی

بسته از رودی که

بارمان شد

در ادامه ابریشم های گرسنه خاویارت پرتقالی سبز ماند

تا رییس

خونی

بریزد

به دامنی که باد برد

آزاد 4:

قوم عادت

همنشین

با عشایر

حرکت کردند

تا رود

که لوت

لطفاتی را به رخشان کشید

که آبستره شد



آزاد 5:

بیداری

زورمندانه

یک سوسک

در انحنای میزی که پشت کرد به ورقه های تصحیح شده

معلمی

قصاب

یا

نصاب

دیش

روی ویرگول های بی انتها،،،،،

آزاد 6:

صبح با ماشین

چند ملیتی اش

بی ناموس گری می کند

تا تابلوی قهوه ای را

جای جای نسکافه ای

جا بزند

تو فکر کنی

تو فکر کنی؟

نه تو فقط فکر کنی

که می اندیشی به ریشه های درختی که آسفالت شده

دهانش

باز

آ

خیربینی هم عینکی ت کرده

پس شب کجای قصه شهرزاد بود؟!

ای رویای مجاله!؟

آزاد 7:

جیر جیر کی

در گذشته

سقوط کرده

قسط های پرداخت شده ای

ندارد

پایش به پدال

نرسیده که مدال بگیرد

مگر نه آب دیده باشد خوب

نمی برد

سروکارش

به تو

نینداخته

که اسب برایت مانیفست بخواند

جیر جیرش

جوریست

پروازش

زوری

که زدم

تا تو را برانگیزانم

آزاد 8:

نادی

یا

نادری

سوال پدرم بود

از

نادیانادری

یاد یادداشت غلطم افتاد

این خصوصی سازی متنی جز برای رختخوابست؟

تهدتی خورد

پدرم

که اژدها وارد شد

خانه آتش خور شد

مادر

طلاقی رقصاند

گربه

مائویی کشید

و

تمام

حرف مرد سه تاست

## آزاد 9:

عابر

شعرهای مصنوعی ام

تاکسی در می

الکی کولی

خشتک شده

تصادف خوانندگی

شمام

با حمام فین

با شعاع تخت فبری

با شجاع قسط کمری

با سماع زنی قمری

کاشف عبورهای مصنوعی مولانام

در گذر از شمسی ترین قیصی عالم

در سکون از اشتباه

قرن هفتمی

جامعه

## زندانبان 1:

با طرح ترافیک اندامت نا آشنا

با ازدحامت اما چای ها کاشته ام

تو خیال می کنی

که ایروتیکم

اما عصبی نیستم

باور کن رگ زن

مردانگی تهمتی بود

که خوردم از رستم

با ویوی چشمانت نا آشنا

با انهدامت اما رقص های زیادی کاشته ام

تو خیال می کنی

که رمانتیکم

اما عصبی هستم

که گرفت

زیر لحاف شعر

یقه ای را

## زندانبان 2:

چرا ساده نمی نویسی؟

{یا صاد؟}

که تعجب کنی از ذات اعدادی که توی کتاب جابه جا می خورند حق نویسنده ای فخیم که عقیم

اقامتش داده در فرشته

یا سعادت آباد

بهارستان؟!}

که جامی بزند بالای سرش

تا جهانی نوبل بدهد به برادرش؟!}

یونسی که ته چاه جار بزند

من یوسفم؟

سگ اصحاب غاری که نیست؟

یا تاریخ انجماد دفترش؟

چرا سخت نمی نویسی؟

{که بگویم گم شو و بروی؟}

آره

کم می شوم

### زندانبان 3:

من تاملینه از رشتم

شهر را آب برده بود

که قایق نجات را خوردیم

اما کمک

انقدر از آسمان آمد

که جاده ای شدیم

روبه ناکجاآبادی

پسامدرن!



#### زندانبان 4:

ماه مصنوعی بزرگ وار می ریزد

زمستان

سرما می خورد

بستری در بستم

شکل می گیرد

زمان انبه ای

نمی رسد به دهانم

آه

ماه ریزانست

## زندانبان 5:

چیزی

که برگر شد

با درختهای پذیرایی

کنار آمدنی به پا شد

به دست گرفتی

اوضاع را

اوزان را

که برونی چسبید

باورکن

این جا یک اتاق بیشتر ندارد که آنجا بنویسم

و گرنه میخوردم

بر

لابه لای ورق های

خوش شانس

سر آتپیز

سس بزن

به من

خوشمزه تر می شوم

## زندانبان 6:

اصلاح نژادی متن هام

مصادف شد با سقوط

یک فروند لیلا فروهر

به مولوی خوانی کشکول دوم پور

بزی را گازم گرفت

تا خفگی اطلس ها

خدایان شلمان

طغانیدند به املش

آفریقا خیابانی شد

اورپا روپایی

استرالیا اتو خورد

آمریکا دبی شد

شب بخیر هیتلر

راحت بخواب

انیشترین

رستم بیدارست

کوروش

دوباره شب بخیر

تتلیث!

زندانبان 7:

کار چاق کن

جنگلی

به آتش کشید فندق را

در حادثه عجیب

سیگار با آب شش ها

نهنگی کور پرید

زیر بوفی بینا

سینا دوست متن های مضافتی ام

راه را بست

تا راه بلدی باشم که بلم شدن را خوب اجرا نکرد

اصلا چرا به جهنم؟

برو به بهشت

آنجا

فندق زیادست

## زندانبان 8:

دیریت

دو اتفاق

ناموزون

در

شب

اکران

جیگر زلیخا

برای مهاجرانی به مقصد قسطنطنیه

جراتی را زایمان کرد

که آبستن گاه هیچی عقیم رانشش داده بود

در امتناع صوفی ها از می

جولای آفریده شد

## زندانبان 9:

مدارهای دوربین

بسته

به ناف تجار لاهیجی

گیجی هویج

خرگوش پرستی

از ابتدای انتهای تاریخ بی بشری

پلان در سکانشی موهوم

حیات وحشی

آرامش بینامتنی

طوفان در سرش

سرم

افتاده

از حالتی به ژاکتی

که روی سیم هاست

## آزادبان 1:

خریدم

چکه های اقاقی از دماغه دره های اره ای نوادا را

دریدم

عطسه های یک جسم پریش از انعقاد خون جغرافیا

فروختم

سوخت سفینه یک بچه

در آسایشگاه سالمندان

تجارت بلد نیستم

باید به بادها استغفایم را اعلام کنم

....

از استیضاحم پیش کاسه توالت بنگالی ها

آزادبان 2:

صبح

که کنارم پهلو گرفت

شب

حسادتی را یادم انداخت

که

سه امتیازی بود



### آزادبان 3:

چاک خورده پیراهن

دهانش را می دوزد

به فضای لایتناهی

کمدی که خنده دار نیست

و چمن

فاحشه ای بی ربط که داد میزند

لگد نکنید

باید سوخت

وگرنه

نباید سوخت

منطق شبه افلاطونی اش

مادر را به گریه انداخت

عروسی

دامادی

شدا!

#### آزادبان 4:

کتاب به دست

روپایی می زند

دانشجوی حقوقی

که نگرفتم

صاحب کار

صاحب عشقی می شود

که خریدش ممنوع ست

ممنونم

از خیابان

که حتی شعرم را نصفه پخش می کند

## آزادبان 5:

ول کن معامله ای نشدند

اما طرفین بی طرف

پرچم عثمان را

پیراهن ابوبکر کردند

تا یزید

به ایران نرسد

اما

عزاداری غازها

تخم طلایی صادر کرده بود که واردات فلسفه را رونق بخشید

من این وسط هیچ کاره ای هستم که با دستگاه جوش مسخره بازی می کشد!

## بیزاری 1:

دو کتانی روبروسی می کنند

دو کیف به هم تنه می زنند

دو پالتو از دست ها می گذرند

دو فنجان از پاها می شکنند

دو قند در چشم ها آب می شوند

فقط نگویید اینجا بازار مسگرهاست!

بیزاری 2:

کوچکی؟

کسی نپرسید از مجید

که در تبعید سایه ها

به پا می برد

به سر می زد

ناشتا می خورد

چند پرس

سیگار تخیلی که سوسور به کسی تعارف نکرده بود جز کافکا که کف کرد از داستایوفسکی بودن  
زندگی

مجید قصه ای نداشت

که کرمانی ها انقدر بگویند

ولی رسانه که بستنی نیست

سر نخورد

افتاد

گوشه اتاق همه ما

بیزاری 3:

تو فرو بریز

آبشار صبحم

شب

به تنم ریختی

که

ماهی

آه

شنا کن

از قله هات بالاتر

انارستان نیست...

## بیزاری 5:

متد خستگیت چند؟

کجا افسردگی را پاس کردی

که هنوز

شوتش

گل نشده

خار ما را با حریفی دیگر نحیف کرد؟

ظریف بودندت یک تجربه فراروانی برای اندونزی های سالادی بود که روی میز می رقصید

باور کن

یا نه اصلا باور نکن

من محیط زیستم

تو عامل کج شدن برج پیزا

روی میز غذا

اصلا بی خیال

"مت آدم غذا تو بخور"

بیزاری 6:

نامش

در هوا

تغییر را می پوشید

می کوشید

بشناسد

سهراب را

اما

پابره‌نه‌ها صحنه را فتح کرده بودند

بیچاره

فردوسی!



بیزاری 7:

هنرمند های

گوارشی

با سوهاضمه

زبانی

که خوردند

در کله پاچه

ها فرورفت

مغازه ای که پیش فروش کردند

از نو به پا خواست

حراج شدند

لیموهای شعری که

نگفت

عطر نقاشی هایی که کشید

یکدفعه شد!

## بیزاری 8:

ذات الریه

خورشیدهای مدرسه ای

به آتش کشید

آبرنگ را

فشنگ

پشت

قشنگ

چریک شد

قشنگ

می شد

فهمید

که آب نان نمی بافد

مردی با آس در بوران آمد

بابا جولان داد یا بابا با بارابارا آمد

مادر در درآیت حرف اول را زد

ماه های دانشگاهی

سرطان شدند

گرفت گازش را سگ

ولگردی که شیک می جوید!

بیزاری 9:

کلوچه ای

ظهر را

از طلوع طلبکار

با غروب بدهکار

تا انتها در گیر و داری که

برپاست

هنوز

برجی که

سوداست

با یخ

خوردن را دور می اندازد!

گیشه 1:

انتظار

برای چک کردن

اورپا

در بستر

دکترای فضولی

و

جنگ لهستانی

که نکتار در لیوان صدا می کند

ساخت

چین

و چروک بی انحنای ماسک

حوصله را سر برید

و

خونریزی جزو عادات روزانه شد

## گیشه 2:

غذا استانبولی بود

که دوستم با آنکارا

تعریف کرد

از خودش

گذشته

روز روشن زده

بار آمد

کشتی راه انداخت

همه مستانده شده

مسلخ را

جشن گرفته شدند

از همه چیز، تا همه چیز، با همه چیز، بی همه چیز، به همه چیز

چیزانده باشد

### گیشه 3:

اضافه وزن غزلی

حافظ و سعدی را

به جان من هم

انداخت

به روح

هم

چنگ

انداخته

بلند شدند موهای بدنم و بدلم هم

خودفروشی شد!

گیشه 4:

نگه دار:

به تاکسی گفت

اما همه چیز ساکن شد

:اصلا نخواستیم

به همه چیز گفت

اما

فقط تاکسی نرفت!

## نویسش 1:

باز خواب

برای من چه خوابی دیدی  
که جای پخش زنده می شود

از تلویزیون؟

کانال

تا

کانال

کولر ضبط می کند

حرف هایی که نیست

یاد می گیرد پسر همسایه

مرد یعنی مرد

درمانی کاشف به عمل می آید

به نام خواب

باز خواب



## خوانش 1:

بازداشت

بازنداشت

باز اصلا

پرواز نقاش ست

می توانست

گشادتر باشد اما

پرطرفدارست

نمای بسته

و مای خسته

که نشسته بر خیزانیم

و آویزان

از هیچی بلند

هاند

فقط یک قافیه نیست

یک زاویه است!

نویسش 2:

کفشم

پاهراسی دارد

با هراسی که از سلمان هراتی به ارث بردیم

باخته ها را یاخته کرده

صرف امور شرریه

کردیم

تا نفوس خوب بزند

شصتم!

## خوانش 2:

مافیای پاشنه بلندی

که ربان سفید را افتتاح کرد

باید شراب بافته باشد

که انقدر عقیقی تیغ می زند

به رگهای آشفته

مبتلا

کالیگولا

هیچ وقت آدمی نشد

و گرنه لهش می کردند

بوسه های طلایی

خاکستر نشین!

### نویسش 3:

پروژه هایت را بسپار به سپیدار

اولین صبح را که فروخت

مشتری می بارد

فقط جمع نکن

ضرب کن

جرح کن

کالبد شکافی

تفریح فقر است

تخمه بشکن

به تماشای

رهگذرانند

سریال همینست که نیست

کرکره را بالا ببر

خودش تعطیل می شود

بهار!

## ناخوانا 1:

سوتفاهم دارد

با غذاهای مادرش

کاردکی که پنیرمالست

به روی کره خاکی

الکی آویخته

دولکی

چپانده

معدده اش کوچک

راهیست

به مجاری تنفسی

جنگل

استعاره ایست از بشر

در بهمن آزمایشگاه

باید سرش را بخاراند

تا سرم تزریق شود به تفاوت

حل ست

حالا

تا ابد گریه کن داریم!

## ناخوانا 2:

خم شدی

که بگویی

مهیب آبخاری شده

ترنج رقص را بوسیده

غازی دادگاه شده؟!

برو بابا

هرگز چیزی که عوض دارد گله نکردم برای چوپان

چوب آبانست

خوب تارزان

بدمن

زن تو

بروبابا

برو

برو عمو

برو

برو خاله

برو

برو عمه

برو

برو همسایه کوچه شیاطین مقدس

### ناخوانا 3:

تو که افتادی

غنیمت

جنگی

آزادی

زندانبان های فراری

از گزنه تلفیقی شد

از موسیقی شراب

در بطن جوجه های کار

کباب گران بار

به بستنی نشست

با کمر بند ایمنی

تصویر زرد شد!

## نخوانا 1:

کژتاب فارسی

دوستی که سردر آورد

از ناکارم

که آمدی نداشت جز در

فقط می رفت

آب

کوچک تر از ثریا

بازی ام نداد

با زو سرحالم

وگر نه

همه چیز کشکست!



## نخوانا 2:

کمی کوتاه بیاور

خراب

هم بزن

با جوک

بچسب

به حلزون های بنفشی که سریال زندگیت را درامی کردند با تمپوی بالا

پایین هم که ماست هست

پس بینداز

بچه گیت را

روی شن های داغ

کش ها عروسی گرفته اند

بی دعوت برو

به دعوا

ادعا این روزها

شبهای فروشی ست!

مغز:

فقط حمام می تواند

سروشکلی در بیاورد

که سوسک ها

معاشقه شان

تاخیری شود

چلو بیاورند

برای کباب

برگ های پایانه ای

رایانه ای بی برق

بزند خودش را به خواب آلوده ایم

اما داد بزند

سرحالت هم مالی نبود

اجتماعی بود

قصه ما

کاست بود

هلو کم نداشت

ماست های نو کیسه!

مغز 2:

عشق

قافیه ندارد

روانی

تالاب

قاب

کسی نبوده ست

بی چشمی

که کف دستان تاب می خورد

با فلفل!

## نخوانا 1-:

برف

آبی که شد

زیاد زد

به کتف

کوهستانی

پر از جنون مجنون های ادواری که گذشت

باز

که عقاب نمی پرد

پس حیف این حرف های بی مخاطب که به کسی بر بخورد

سر بخور

از

رود

صبحانه توئی!

## نخوانا2-:

بینه نبسته

بر پیشانی غروبناک

زمین

و مین های خنثی شده که منفجر می شوند

دم به دقیقه

سال

شکل شکل شکل می شود

می باشد

خون

روی تن گلوله ای مظلوم

که از شقیقه ترسیده!

### نخوانا3-:

آکار دئون

صورتش

مجاله گی روز دیدار

با شبنم های عصرانه

خوابیدن الاغی

روی تن شطحش

که بی شعوری خوانده بود

و توجیه مزخرف شب:

" اینا که شعر نیست

فقط یه مشت واژه ان"

بخش دوم:

نخودهای سیاه روسپی

1

شب-داخلی-جهنم

کودکی دارد با سبیل های شیطانی بازی می کند

و شیطانی شاد از شیطننت کودک!



2

پیچیده نیست

سیگاری که دستت

نبوده

اما لبث را

به کام گرفته

پس دود کن

تا دودکش ها

کرایه ات را حساب کنند

3

تشریف بیاور اینجا

پشت شرافت

ولنگار

معرفت

کسی دارد

سبکی به نام جاز و نیاز می سازد!

4

پشت کرد به برج بلند

اما سقوط

درش را روی سقف کار گذاشته بود!

بیا برویم از این ولایت  
من و تو و والدینت  
تو دستکش من را بگیر  
من هم بخشی از حوزه استحفاظی پایین های دامنت را  
با حفظ اصول و فروع قوانین نیوتن!

6

کثافت های سایه ای

پشت در دستشویی های خالی

و

چنبره یک مشت خروار بر سر نحیف کرگدن عروسکیم

یک نفس گفتمو بعد

ترکیدم!

اسپند دود می کنم

در کویر

هیروشیما می سازم

با خمیر کاغذ

جلوتر می نشینم

از ضمیر غایب

انصافا دادائیت خوبی هستم

نه داد می زنم نه ایست می دهم

نشسته ام وسط بزرگراه

به مهمانی برگ ها دعوتم کنند!

پل جوان خودش را از زن پرت می کند  
تخت پیر خودش را از زن پرت می کند  
تخت جوان خودش را در مرد پرت می کند  
پل پیر خودش را در مرد پرت می کند  
و عاقبت از این اتفاقها فیلم نامه ای نوشته می شود  
درباره حلزون های حامله  
که در تخت کودکی تنها  
فیلم بسازند!

چه است زندگی؟!

گاوی را دیدن در چرخش زمین بی ثبات؟!

خوابی را چریدن در کرنش لحافی ثابت؟!

دیدنی را گلویدن در زمینه بی ثبات چرخش؟!

چرایی را خوابیدن در لحاف کرنشی ثابت؟!

نمی دانم/نمی داند/نمی دانیم

ندامینم/ندامیند/ندامینیم

"صدای انفجار

انفجاریت صدا"

... ..

.



10

من راحتم که

تو ناراحتی برادر

و این اصطلاحیست

که به چالش می کشد

مفهوم برابری را

برا

ی

دقیقه

بایست

باهات کار دارم

وا

بده

ولش

کن

هم

محلیست!

11

عاطفی

یعنی کاری که علف بنویسد

تا به دهن بزی

شیرین بشود

خسرو!!!!!!!؟؟؟؟؟؟

بینی های شکسته لایه

لای

آب اکسیژنه

تگرگ می کشد

تا کوه نرسیده بیفتد

توی زنبیل

چند زن

بی گل

و لای

سرخ

هوا دم بکشد

بازدم بزند

به صورت اتاق

فیلی

بپاشد از سقف

تا همه به سلامتی شاتی بزнім

به گوزنی که هو نبود!

شکوه

عظمت بادبزن

در سرزمین خنکای

کوری

شرشر می باراند

شهاب سنگی نژاد را

بر سر جهان اندوهی پور

تو اما آدم نشدی که حوا بمیردت

هوا شدی که بگویند:

"هوا را از من بگیر خنده ات را نه"

چه ترجمان عجیبی ست شعریت گوساله را کورتاژ کردن

یا

مونتاز این همه حرف به اسم کولاژ

قهوه فرانسوی بدم

وبه پرهام مهاجرلو فکر کن

زمین سگ جان تر از هر حرفیست!

کوبید

روی میز

بی آنکه گوشتی افتاده باشد از دهان دخترک

که وتو شده بود

و شما که اتو شده بودند

در بوسه های سگ هار

دار به پا شد

و شعری را

سرپایی نگه داشتند!

دیوار پوک نامرئی

نامردی را بامردی

حبس کرده

در تقلای چند صدایی

مخالف با موافق با موافق با مخالف

رادیکالی ترین مجذور اعتصاب حروف بودند

گیله های جنگلی که سوزاندند

با سنی که نداشتند

و آذوقه ای که جز دوزنقه شکلی نداشت انگار

و داروغه قطعیتش بود

اما شب که شبست

روز هم بیایی چیزی روشن نمی شود

صبح حرفی ندارد

جز صابونیت افکار

باید برید شاید

از تیغ

از جیغ

و از سطحیات عمیق

شطحیات دقیق

نور از دهان باید بچکد

بر ضمیر بالش

تا مالش خورشید

بر تن کوهستانی 7

جواب بگیرد

صبح حرفی ندارد

شاید

جز

کلیت!

پیرمرد عصا را قورت داده

تند

می شنود

صدای ماشین های حجری

که تصادف

سوتفاهم

عمیقشان بوده

ترک می خورد

تریاک

در دستی که دست نیست!



چهار فصل زهی

چهار فصل ضربی

با رنگهایی که اسمی ندارند

جز بنفتش

یا نارنجکی

فرود می آیند

بر اعلیاحضرت درخت

و عراق طعم ایران می گیرد

افغانستان

طعم لیبی

"گلخانه ها تعطیل باید....."

شعاری در پس کوچه روشن می شود

منتظران تاکسی

در ناکجاآباد شرقی

که دور نیست

تخمه آفتابگردان

می کارند

تا خورشید

قبول کند که

آفتابست!

20

بر دامن آرزو

روزناک و درخشان

رخ

افتاده از ادبیات

انگار

آدامس

بادکنکی می شود

به انحنای کف کفشی که رد نشد از منظره!

سرود بخوان

"پدر سوخته ها به بهشت نمی روند

پدر سوخته ها به زپلشگ نمی روند"

انقدر بخوان

که جانت پنجره بیاید

شاید منظره ها

از بورس بیفتند

به پاهای

لاغر و تپلت!

چاک دهانش

پرچم بلند آزادی

که زندانی اش را

معتصب عباسی به بند نکرده

و یک بند

نطق می کند زندانبان

مست

که دست بالای دست

بسیارست

اما کو چشم شنوا

کو گوش بینایی اش که از دست رفته؟

چشایی اش را به گاوی بخشید

که گشنه به طویله بر نمی گردد.....

"اشتباه از من بود"

بعد از 5 هلوکاست

اقرار می کند

که گلدان را جوری شکسته که نژادپرست بنظر برسد

همشهری اش که کینه ای نداشت جز شتری که در هرخانه ای می خوابد تا پنبه را دانه دانه تولید کند!

کسی که هر شب با کوه همبسترست

عجیب نیست که قلوه سنگ بزاید

زیاد جدی هستی مخاطب عزیز

و گرنه

شیخی که زاهد باشد باطل ست خوابش

تو من بعد از این

دستور زبان بخوان تا نان و آبت به راه ما نباشد

خدا را چه دیدی؟

شاید من هم روزی مامای کوه شدم!

خورشید برف پوش

ابرخوران

شیهه کشان

بوم

بوم

بوم

زمین لب به کرشمه

زمان به تب

دچارانده

شیطانی دیدی بیار خریدارم بنده

همه چیز زیر این آفتاب لعنتی تازه است

اما زندگی انگار دو بخش ست:

بخش اول بخش اول بخش بعدی بخش قبلی

و یک پایان باز.....



کسی تا دست ظهر می خوابید

تا لنگ ظهر راه می رفت

با چشم ظهر می خندید

تا دهان ظهر زار می زد

و یک روز غروب

شهر را خواب نما کرد!

دردم درد می کند

دری نیست به فارسی دری یا مادری نامادری

مهربان ترست از دایه

انگار

از لای دردم

درد پیداست

و دری روبه فردهاست

شب

همیشه اصلیت

عین درد

که عین ندارد!

زن گیلکی می رقصد

مرد اسپانیایی می جنگد

و گاوهای بی کوهان املش را تصرف می کنند....